



محمدعلی حمید رفیعی - شاهرخ خواجه‌نوری

تحریف «وصایا»

ملاحظات‌ی درباره کتاب وصایای تحریف شده / میلان کوندرا

ترجمه کاوون باسمنجی

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

مترجمان ناکامی است که در ترجمه کتابی تا میانه راه رسیده‌اند و ناگهان ترجمه دیگری از همان کتاب روانه بازار می‌شود. با این مقدمه تأکید می‌کنم که نیت نگارنده تنها یادآوری متواضعانه چند نکته است که امیدوارم به کار خواننده بیاید. برای این که ببینیم با چگونه متنی سر و کار داریم تنها یک بند از صفحه ۶۵ کتاب را

(۱)

اگر نام کوندرا بر پشت جلد کتاب نبود و اگر کتاب را ناشری ناشناس عرضه کرده بود، شاید بهترین واکنش در برابر این ترجمه سکوت می‌بود، اما اکنون چنین نیست. در عین حال خوش ندارم به شیوه معمول فهرستی بلندبالا از خطاهای ترجمه را فراهم کنم که این شایسته

نظر توالی زمانی قصه بعدها بر ما معلوم خواهد شد که این تصاویر تکه تکه - مرمر سفید، پوستی که... دو ماهی سیاه... از آن سوسن بوده است، خواهرزن آینده بابک. در این لحظه تجلی او به مانند یک تصویر انتزاعی، استیلیزه شده است: سپیدی مرمرین محاط در رنگ آبی زنگاری در اینجا، و آن سوتر دو نقطه سیاه، دو ماهی سیاه ترسیده، و در گوشه دیگر یک جفت لب به خنده باز شده (و متأسفانه باز هم یک دخالت زائد: «همچون عکسی که یک لحظه را در خود منجمد و جاودانی کرده است»). در بازگشت‌های مکرر به این لحظه، این تصویر تجریدی گوشت و پوست استخوان به خود خواهد گرفت (هرچند به دلیل افراط کاری‌ای که شرحش رفت کمی هم اضافه وزن پیدا خواهد کرد.) روح پیدا خواهد کرد به هیئت انسان در خواهد آمد، نوری خواهد افشاند، خانه را فروزان خواهد کرد و - متأسفانه - یک باره به غروبی تحمیلی تن در خواهد داد. چرا؟ چون نویسنده از ابتدا تصمیم گرفته از او یک لکاته بسازد. تحمیل الگویی از پیش موجود بر قصه - هرچند این الگو، خود عالی‌ترین نمونه قصه فارسی است - و اصرار نا به جا بر ساختن نسخه بدلی از بوف کور، آن را از بالندگی و رشد طبیعی، باز داشته و مرگی زود هنگام را برایش تدارک دیده است. راستی بیژن خان حیفت نیامد که سوسن نازنین ما را چنین بی رحمانه ضایع کنی؟ رو دستت مانده بود؟ «عشق» و «خانواده» خرخره‌ات را گرفته بود؟ خب می‌کشتیش (مثل لکاته هدایت) یا اگر دل آن را نداشتی پروازش می‌دادی به آسمان، (مثل رم‌دیویس خوشگلته مارکز). نیازی هم به ملافه نبود، همان حوله آبی زنگاری جان می‌دهد برای پرواز. تصور کن چقدر معرکه می‌شد اگر روزی از روزها که داشتیم روزمرگی خود را نشخوار می‌کردیم، ناگهان در آسمان دود گرفته تهران دو مرمر سفید را می‌دیدیم که روبه سوی آشیانه فاخته بال گشوده‌اند، و آن دو ماهی سیاه ترسیده را، و آن گیسوان سیاه چون شبق را که در باد پریشان شده‌اند، و آن آفتاب جوانی را که بر سرمای زودرس پائیز بی‌بهار ما و بر سرمای درون ما می‌تابد.



با تأکیدهایی که در متن ترجمه شده وجود دارد - نقل می‌کنم.

«... بی‌درنگ، با آن گام آهسته، تمامی زیبایی ملودیک نامشکوک آن، آشکار می‌شود. این بازی ملودی‌سازی باخ، هیچ ربطی به رمانتیک‌سازی ندارد (در کار شرکن، هیچ رویاتو یا آکورد افزوده شده‌ای نیست)؛ آنچه می‌شنوم، ملودی موثقی نیمه نخست است، گریزنده، از برنشدن، کاهش‌ناپذیر به یک فراز کوتاه، ملودی‌ای (درهم آمیزی‌ای از ملودی‌ها) که با شفافیت تشخیص‌ناپذیرش، مرا جادو می‌کند. شنیدن‌اش بدون احساس ژرف، ناممکن است. اما احساسی ضرورتاً متفاوت از احساسی که یک شبانه شوین برمی‌انگیزد.»

در تصمیم‌گیری برای نشر کتاب، یافتن متنی از یک نویسنده پرآوازه البته دستاورد بزرگی است به طوری که ممکن است صرف وجود یک نام مشهور - به دلیل نبود نظام کارآمد نقد - به خودی خود تضمین‌کننده فروش کتاب باشد، اما اگر فرایند ترجمه و نشر به‌درستی صورت نگرفته باشد، در مجموع، ستون ستانده‌های ناشر را روز به روز کم‌رنگ‌تر و لاغرتر خواهد کرد. اتکای صرف به انتشار آثار نویسندگان بزرگ، بدون پاسداشت منزلت ایشان، کار ناشران حرفه‌ای و ماندگار نیست. (و ما روشنگران را ناشری معتبر، جدی و صادق می‌شناسیم) این پاسداشت تنها با ارائه ترجمه‌ای درست و نشر کتاب به‌هیئتی آبرومند ممکن است.

آنچه در مورد وصایای تحریف شده به‌یقین می‌توان گفت این‌هاست:

- به‌رغم ضرورتی انکار نشدنی مترجم از رایزنی یک ویراستار متخصص در حوزه موسیقی بهره نگرفته است، شاهد این مدعا نوشته‌ای است که به‌دنبال تأملات من خواهید خواند و به‌وسیله موسیقیدانی تحصیل‌کرده تحریر شده است که زبان انگلیسی را نیک می‌داند و به‌متون مربوط به موسیقی در زبان‌های فرانسه و آلمانی هم کاملاً آشناست.

- متن مورد ویرایش زبانی - بیانی قرار نگرفته است. بسیاری از جملات کاملاً نامفهوم است. رابطه میان مبتدا و خبر در موارد متعددی

سست است و خواننده معطل می‌ماند که منظور نویسنده چه بوده است.

- جای پانوتهایی که می‌تواند دست کم معنا و کاربرد ترمینولوژی ادبی - موسیقایی متن را روشن کند خالی است.

- متن انباشته از ارجاع‌ها و تحلیل‌هایی است که حتماً باید توضیح داده می‌شد و نشده است. - تعداد غلطهای چاپی قابل توجه است.

اما در تحریف «وصایا» نمی‌توان گناهی را به‌گردن ناشر انداخت. از مشکلاتی که مترجم با آنها روبه‌رو است می‌توان فهرستی تهیه کرد. راست آن است که مترجم در برگردان متن ناگزیر است با این مشکلات دست و پنجه نرم کند. نتیجه این چالش را خود مترجم از پیش می‌داند.

- متن‌هایی هست که مترجم به‌آسانی از پس آنها برمی‌آید و بی‌گفتاری، با کمترین مراجعه به منابع بیرون از متن - شامل فرهنگنامه‌ها، دائره‌المعارف و یا اشخاص صاحب‌نظر - آنها را ترجمه می‌کند. بعضی مترجمان یافتن چنین متن‌هایی را «اکازپون» تلقی می‌کنند. البته مترجمانی هم هستند که این چالش را دوست دارند و کار آسان را نه. «وصایا» از جمله متن‌های آسان نیست.

- متن‌هایی هست که نحو (SYNTAX) پیچیده‌ای ندارند اما حوزه واژگانی‌شان چنان گسترده است که برابری آنها مستلزم صرف وقت بسیار و وجود انگیزه‌ای قوی است. هرچند متن «وصایا» در زبان مبدأ در دسترس نگارنده نیست، اما پریشانی برابر نهاده‌ها نشان می‌دهد که «وصایا» حوزه واژگانی گسترده‌ای دارد.

- متن‌هایی هست که نحو پیچیده‌ای ندارند به طوری که واگشودن ساختار و رمزگشایی از آن خارج از حوزه توانایی مترجم است. اگر مترجمی با متنی چنین روبرو شد باید فوراً بفهمد که سال‌های طلبگی او هنوز تمام نشده است. «وصایا» از مقوله این متن‌هاست.

- متن‌هایی هست که در مقوله متون «قائم بالذات» قرار می‌گیرند و وظیفه آنها از رساندن یک پیام خاص بسیار فراتر می‌رود. به‌عبارت دیگر به‌خودی خود ارزش‌های زبانی و زیبایی شناختی دارند. اولاً باید گفت که ترجمه این

متون حتماً و قطعاً باید از زبان مبدأ اصلی - زبان اصلی اثر - صورت بگیرد و اگر در این میان زبان واسطه دیگری وجود داشته باشد - که در مورد «وصایا» چنین است - چیزی از ارزش‌های زبانی - هنری متن اصلی باقی نخواهد ماند. ثانیاً، مترجمانی که به‌برگردان چنین متونی دست می‌یازند علاوه بر برداشتن کافی در زبان مبدأ باید چنان اندوخته واژگانی پرباری در زبان فارسی داشته باشند که واژه در دستشان چون موم نرم باشد. مترجم «وصایا» دارای این ویژگی نیست.

- متن‌هایی هست که - به‌اصطلاح - تخصصی قلمداد می‌شوند، اما حد تخصصی بودن آنها را باید در نظر داشت. گاه مشورت با اهل فن می‌تواند برای مترجم کارساز باشد؛ گاهی خواندن یکی دو متن تخصصی در آن حوزه و آشنایی با واژگان آن مشکل‌گشاست، اما گاهی متن آنقدر تخصصی است که باید آن را دو دستی به‌مترجمی اهل فن تقدیم کرد و امیدوار بود که مترجم در مقدمه، به‌تشکری، نام آدم را جاودانه کند.

سخن آخر این که در ترجمه «وصایا» جرقه‌هایی از توانمندی مترجم به‌چشم می‌آید که نشان می‌دهد چه بسا مترجم در ارائه آثار دیگر بتواند کاملاً کامیاب باشد اما در این مورد انتخاب درستی نکرده است.

(۲)

«وصایای تحریف شده» فصلی درباره استراوینسکی دارد. برای من بهانه‌ای بهتر از این یافت نمی‌شود که کتابی را بخوانم. تازه این بخشی از ماجراست. در سراسر کتاب از بداهه پردازی، تکرار ملودی، طول موومان‌ها و... نیز سخن رفته است. به‌نظر من مترجم در برگرداندن این کتاب بسیار دلیری کرده است که نه زحمت مشورت با یک موسیقیدان را به‌خود داده و نه حتی به‌فرهنگ‌های موسیقی موجود مراجعه کرده است. کتاب برای من تا حدود زیادی نامفهوم است و تأسف می‌خورم از این که «وصایای تحریف شده» چنین حرام شده است. بدیهی است توجه من تنها به‌حوزه موسیقی در کتاب محدود می‌شود. قضاوت در مورد

الف - اعلام

از نام چند آهنگساز معروف مثل موتسارت، بتهوون و باخ که بگذریم، بیشتر نام‌ها به‌غلط ترجمه شده است. توضیح این نکته ضروری است که در حوزه‌های مختلف دانش، در زبان فارسی، یک تلفظ مرسوم برای هریک از اعلام وجود دارد که باید حتماً رعایت شود. مترجم اجازه ندارد در متن فارسی - به‌دلیل آن که مثلاً از زبان انگلیسی ترجمه کرده - افلاطون را «پلیتو» یا ارسطو را «آریستوتل» بنویسد. فهرستی از خطاهای مترجم در این بخش به‌شرح زیر است.

شکل موجود در کتاب

شکل مرسوم یا مصطلح

۵۳ ص	بوسونی بوزونی
۵۷ ص	آنسرمت آنسرمه
۶۹ و ۸۷ ص	پرگوله سی پرگولزی
۷۹ ص	میلود داریوس میو [آهنگساز معروف قرن‌نهمی نیمه‌اول قرن بیستم]
۵۰ ص	گیلام در ماشو گیوم در ماشو [Guillaume de Machaut]
۶۲ ص	وارس ادگار وارز
۶۲ ص	خناکیس یانیس زناکیس (XENAKIS)

(سر هرخیابانی تابلوی مغازه‌ای هست که عوام آن را زیراکس می‌خوانند XEROX و لابد باید آن را خیراکس تلفظ کنند)

۱۳۹ ص دوراک

آنتوان دورژاک (Dvořák) [آهنگساز نامی رمانتیک در ردیف برامس و چایکوفسکی. سمفونی دنیای نو اثر این آهنگساز بارها و حتی در سال‌های اخیر توسط ارکستر سمفونیک تهران نیز اجرا شده است.]

ب - اصطلاحات موسیقی

واژه‌های تخصصی موسیقی مورد بحث کورزا در زبان فارسی عموماً با تلفظ ایتالیایی و فرانسوی آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی مترجم که اساساً با موسیقی بیگانه است معادلهایی ارائه می‌دهد که توجیه‌ناپذیرند. مثلاً

«فوک» را که اصطلاحی کاملاً جا افتاده است، با تلفظ انگلیسی واژه یعنی «فیوگ» می‌آورد. یا در ص ۵۱ «مس» (MESSE / MASS) را «عشای ربانی» ترجمه می‌کند و این درست مثل آن است که ما «سونات» را به‌غزل ترجمه کنیم. «مس» قطعه‌ای است برای گروه خوانندگان و سازها با متنی مذهبی که در سالن کنسرت اجرا می‌شود. فقط کسانی که با «مس» معروف بتهوون یا بروکنر در سالن کنسرت مراسم عشای ربانی انجام می‌دهند که با فرهنگ لغت حییم متنی دربارهٔ موسیقی ترجمه کرده باشند.

مورد دیگر ترجمه الفبای موسیقی است که در زبان ما با دو، ر، می، فا، سل، لا، سی بیان می‌شود و در انگلیسی با حروف D, E, F, G, A, C. از ص ۶۳ وقتی مترجم از کنسرتو ویولون ئی - ماژور صحبت می‌کند منظورش می - ماژور است. در ص ۷۵، از یک آکورد اف - مینور یاد می‌کنند که منظور فامینور است. لطفاً خودتان سی - مینور را هم به‌دو - مینور ترجمه کنید.

در ص ۱۳۹ پسیولونز POLONAISE (از رقص‌های محلی لهستان) که از قطعات پیانویی شوپن (همراه با مازورکا) است به‌پولوناس تبدیل شده است.

در ص ۱۵۵ لید (واژهٔ آلمانی Lied) به‌«لی‌ید» ترجمه شده است.

در مواردی لغات تخصصی موسیقی را - که بین‌المللی تلقی می‌شوند - به‌فارسی می‌بینیم و در مواردی دیگر عناوین بعضی آثار را که ترجمه فارسی‌شان شناخته شده است به‌زبان اصلی می‌خوانیم:

نکتورن - از آثار معروف پیانویی شوپن - به‌کلمه «شبانه» ترجمه شده است (ص ۶۵) اما مادریگال (فرم معروف دوره رنسانس و باروک با الفبای لاتین آمده و سمفونی پسالم اثر استراوینسکی به «مزامیر» ترجمه شده است. در فصل سوم (مربوط به استراوینسکی) «پرسش بهار» که امروز از زمره آثار کلاسیک است با عنوان فرانسوی اثر Le Sacre du Printemps رها شده است و نیز آثار دیگر او «داستان سرباز» و «عروسی» هم ترجمه نشده‌اند. مکتب دوازده تُنی به‌دوازده مایه‌ای تبدیل



شده که برای موسیقی بی‌معنی است. ریتم (که به‌عنوان واژه تخصصی موسیقی جا افتاده است) در ص ۵۱ از زیر تیخ فارسی‌نویسی مترجم گذشته و به‌ضرب‌اهنگ ترجمه شده اما واژه «پتانسیل» (دو سطر پایین‌تر) در ردای فرنگی خود سر و مر و گنده نشسته است.

ج - عبارات یا تعابیر موسیقایی

در سراسر متن عبارات یا تعابیری موسیقایی وجود دارد که کوندرا آنها را عیناً نقل می‌کند تا به‌تأیج دلخواه یا تداعی‌های مورد نظر دست بیاید، اما ناآشنایی مترجم با این تعابیر و اصولاً با ادبیات موسیقی باعث ارائهٔ ترجمه‌هایی گمراه‌کننده شده است:

در ص ۴۹ به‌نقل از موتسارت از «هنر نامساوی بودن در ازای فزوها» سخن رفته است که متضمن هیچ معنایی نیست.

در ص ۷۸ از چیزی به‌نام طنطنه ارکستری نام برده‌اند که طنطنه ناخوشایندی دارد، هرچند بسیار پرکبکبه است.

در ص ۱۳۸ می‌خوانیم «... سمفونی شوپن با پیانو». شوپن همانقدر سمفونی ساخته است که هانری کرین کتابی قطور دربارهٔ ملاصدرا.

در همان صفحه ۱۳۸ جمله‌ای هست دربارهٔ موسیقی برامس و چایکوفسکی که می‌تواند بهترین پایان‌بندی برای نوشته حاضر باشد: «... برسر به‌دست آوردنِ حقی انحصارِ ملال رقابت می‌کنند». ترجمه «وصایای تحریف شده» به‌راستی ملال‌انگیز است.

اتکای صرف به‌انتشار آثار نویسندگان بزرگ، بدون پاسداشت منزلت ایشان، کار ناشران حرفه‌ای و ماندگار نیست. (و ما روشنگران را ناشری معتبر، جدی و صادق می‌شناسیم) این پاسداشت تنها با ارائه ترجمه‌ای درست و نشر کتاب به‌هیئتی آبرومند ممکن است.

«مس» قطعه‌ای است برای گروه خوانندگان و سازها با متنی مذهبی که در سالن کنسرت اجرا می‌شود. فقط کسانی که با «مس» معروف بتهوون یا بروکنر در سالن کنسرت مراسم عشای ربانی انجام می‌دهند که با فرهنگ لغت حییم متنی دربارهٔ موسیقی ترجمه کرده باشند.